

ابراهیم کاروان*

نادر پور آخوندی**

چکیده

تأثیر هویت بر شکل‌گیری یا دگرگونی سیاست خارجی از جمله موضوعات مهم و مورد توجه محققان روابط بین‌الملل است که نویسندگان حاضر آن را در مورد مصر بررسی می‌کنند. ابراهیم کاروان، که از پژوهشگران جدی مسایل خاورمیانه به‌شمار می‌آید، با یادآوری این نکته که مصر دارای جامعه‌ای همگن، به‌لحاظ قومی و نژادی، است پنج نوع هویت عربی، اسلامی، ملی، مدیترانه‌ای و آفریقایی را برای آن برمی‌شمارد. به‌نظر وی، همه اینها بر سیاست خارجی مصر تأثیرگذار بوده و تعریف دوست و دشمن را تغییر می‌دهند. البته از میان این هویت‌های پنج‌گانه، دو هویت ملی و عربی قوی‌تر بوده و نقش بیشتری دارند. اثرگذاری این هویتها در دوران ناصر، سادات و مبارک در خلال مقاله حاضر مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: هویت، سیاست خارجی مصر، خاورمیانه عربی، ملی‌گرایی عربی،

شکافهای قومی، جنگهای اعراب و اسرائیل

* مدیر مرکز خاورمیانه و دانشیار علوم سیاسی دانشگاه یونا (ایالات متحده)

Ibrahim A. Karawan, "Identity and Foreign Policy: The Case of Egypt," in *Identity and Foreign Policy in the Middle East*, edited by Shibley Telhami and Michael Barnett. London: Cornell University Press. 2002. pp. 155-168.

** کارشناس ارشد علوم سیاسی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص ۲۰۴ - ۱۸۳

مصر برخلاف دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه فاقد شکافهای نژادی حاد است و نمی‌توان به سادگی آن را داخل تعارضات شدید قومی مرتبط با هویت یا هویت‌های سیاسی قرار داد. این کشور نمونه آشکاری از انسجام فرهنگی و قومی در منطقه خاورمیانه است. رهبران و فعالان سیاسی با هر نوع گرایش ایدئولوژیک از ویژگی اجتماعی و تاریخی مصر آگاه بوده و آن را به‌عنوان عاملی برای توجیه توانایی مصر برای ایفای نقشی فعال در جهان عرب تلقی می‌کنند. با این همه، به‌لحاظ تاریخی چگونگی رابطه بین دولت - ملت ممکن است رفتار خارجی دولت را نسبت به دیگر بازیگران منطقه‌ای تسهیل نموده، کاهش داده یا جلوگیری کند.^۱

محمد حسنین هیکل نخستین کسی نیست که مصر را به‌عنوان تنها دولت - ملت جهان عرب می‌داند (کشورهای دیگر تنها قبایلی دارای پرچم هستند)، اما او تنها کسی است که آشکارا این مفهوم را رواج داد. هنگامی که در سال ۱۹۹۵ مرکز مطالعات توسعه ابن خلدون در قاهره کنفرانسی در زمینه اقلیت‌های قومی و شکل هویت در جهان عرب برگزار کرد؛ هیکل تأکید نمود که مصر در این زمینه استثنا است؛ چرا که واقعاً اقلیتی برای مطالعه ندارد. من در بسیاری از مصاحبه‌های خود با اسلام‌گرایان مصری با حسی قوی از مرکزیت مصر در داخل مرزهای فعالیت اسلامی مواجه شده‌ام. آنان معتقدند به‌خاطر مرکزیت مصر در جهان اسلام، هر نیرویی که در صدد مبارزه با اسلام است، قبل از هرگونه اقدام در هر کشور دیگر ابتدا باید مصر را تضعیف کند. از دید آنان، کشورهایی مانند ایران، سودان و حتی عربستان نمی‌توانند رهبری جنبش‌های اسلامی منطقه را برعهده گیرند و رهبری این جنبش‌ها ذاتاً به مصر تعلق دارد. خصوصیات و مرکزیت دولت و هویت‌های اجتماعی مصر حتی بر خودانگاره رهبران جنبش‌های فراملی - که به‌لحاظ ایدئولوژیک

اعتقادی به دولتهای سرزمینی ندارند - اثر گذاشته است.

در ارتباط با مسایل سیاست خارجی، نخبگان مصری در برهه‌های زمانی بسیار حساس؛ مانند بعد از جانشینی سیاسی، جنگهای منطقه‌ای و عدم دخالت در تعارضات خارجی، درگیر مسئله انتخاب هویت نخستین شکل‌دهنده سیاست خارجی شدند. آنان هویت‌های متعددی را شناسایی کرده‌اند که عبارتند از: هویت ملی، هویت عربی، هویت اسلامی، هویت خاورمیانه‌ای، هویت آفریقایی و هویت مدیترانه‌ای. بنابراین، حتی در جامعه‌ای با انسجام زبانی و قومی قوی نیز هویت‌های مختلف برای ساخت و شکل‌دهی به جهت‌گیری سیاست خارجی و تعیین متحدان و دشمنان کشور به‌کار گرفته شده‌اند. اگر این نوع ساخت هویتی می‌تواند در مصری که دارای انسجام فرهنگی، اجتماعی و پیوستگی سیاسی بوده، روی دهد، پس به‌طور قطع می‌توان بیان نمود که بین عوامل هویتی و شکل سیاست خارجی در کشورهای منطقه که دارای انسجام هویتی کمتری هستند نیز رابطه‌ای وجود دارد.

در دهه‌های اخیر به‌خاطر کنترل شدید دولت مصر بر جامعه و نقش تعیین‌کننده‌اش در سیاست‌زدایی از جامعه، ارایه بحث‌های جدی در مورد مسایل هویتی غیرممکن بوده است. در عین حال دولت مدعی حل و فصل مسایل پیچیده هویت‌های فرهنگی و سیاسی مصر بوده و حتی بر عزم خود مبنی بر اتخاذ هویتی اصلی ورای این بحث‌ها تأکید کرده است. تحت چنین شرایطی هر نوع چالش اجتماعی علیه هویت جمعی اصلی انتخاب شده توسط دولت اساساً غیرقانونی اعلام شده است. با وجود این، در خلال سه دهه گذشته بحث‌هایی درباره هویت و نقش آن در شکل‌دهی انتخاب‌های خارجی مصر گسترش یافته است. این بحث تأثیراتی داشته و در کاهش فشار سیاسی و تضعیف نسبی محدودیت‌های دولتی بر بحث‌های سیاسی موثر بوده است. بحث‌های مهم‌تر هنگامی روی داده که مصر با

کنارگیری از تعارض اعراب - اسرائیل یا با امتناع از ائتلاف با اعراب به بازسازی سیاست خارجی خود پرداخته است. در یک طرف این بحثها طرفداران هویت سیاسی دولت محور قرار دارند و در طرف دیگر آن حامیان هویت سیاسی عرب محور هستند. هر یک از این هویت‌های سیاسی در تشویق یا تضعیف گزینه‌های اصلی سیاست خارجی موثر می‌باشند.

هویت و عرب‌گرایی دولتی

مصر در زمان ناصر به واسطه یک دولت قوی که علاوه بر بازسازی جامعه و اقتصاد، خواهان بازسازی هویت‌های فرهنگی و سیاسی کشور مطابق با نگرش‌های نخبگان حاکم جدید بود، متحول گردید. در دهه ۱۹۶۰، مطالب بسیاری در باره سوسیالیسم دولتی نوشته شد. به موازات تحولات اقتصادی سیاسی عصر ناصر، تحول دیگری به نام عرب‌گرایی دولتی روی داد که چندان مورد توجه قرار نگرفت. شروع عرب‌گرایی یا بازسازی هویت ملی مصر به اواسط دهه ۱۹۵۰ برمی‌گردد. ناصر مبدع ملی‌گرایی در مصر نبود، بلکه با توجه به تجربه جنگ فلسطین ملی‌گرایی عربی را جزیی از هویت مصر می‌دانست. در واقع، ناصر بلافاصله بعد از کودتای نظامی برخی از هویت‌های سیاسی مرتبط با مصر را شناسایی کرد: عربی، اسلامی و آفریقایی. دستگاه‌های دولتی در سال ۱۹۵۵ و اغلب پس از جنگ کانال سوئز و سال‌های بعد از آن بر عرب‌گرایی تأکید می‌ورزیدند و هویت‌های دیگر را چندان مهم تلقی نمی‌کردند.^۲

عرب‌گرایی دولتی که ناصر آن را ترویج می‌کرد، نباید با ایده عرب‌گرایی سیاسی صرف در مصر یکسان گرفته شود. ایستارهای عرب‌گرایی قبل از به‌قدرت رسیدن ناصر در سال ۱۹۵۲ در مصر وجود داشت؛ چیزی که افسران آزاد قصد انجام آن را داشتند این بود که، عرب‌گرایی را بخش اصلی ایدئولوژی دولت قرار دهند و مخالفت با برداشت خود از

تاریخ مصر را تقریباً غیرممکن سازند. در جامعه مصر، بر مبنای قانون، پذیرش و حمایت از عرب‌گرایی سیاسی مغایر با ایده ناصر قابل مجازات بود؛ برای مثال، سازمانهای امنیتی مصر تعدادی از اعضای سازمان جوانان سوسیالیست را به اتهام تأثیرپذیری از ایدئولوژی جبهه خلق برای آزادی فلسطین دستگیر کردند. این جبهه، یک گروه ملی‌گرای عربی دارای دیدگاههای نزدیک به سازمان سیاسی خاص ناصر؛ یعنی اتحادیه سوسیالیست عرب، بود. این امر نشان می‌دهد که چرا کتاب مهمی چون بازگشت به خویشتن توفیق‌الحکیم، نویسنده و روشنفکر مصر، نتوانست بحثهای جدی را در باب مسئله هویت در مصر ایجاد کند و تنها دو سال بعد از مرگ ناصر در سپتامبر ۱۹۷۰ مجوز انتشار گرفت. توفیق‌الحکیم به منحصر به فرد بودن فرهنگ و هویت مصری اعتقاد داشت و در سال ۱۹۷۸ بیان داشت که «مصر نباید خودش را درگیر مسایل عربی کند؛ بهترین رفتار خارجی مصر اتخاذ سیاست بی‌طرفی مانند سویس است.»

اگرچه حزب وفد، بزرگ‌ترین حزب در زمان حکومت پادشاهی، ضد عرب نبود، اما رژیم ناصریستی اظهار داشت که آن حزب در انقلاب ۱۹۱۹ فاقد بینش فکری وسیع در ارتباط با هویت سیاسی مصر بود. رژیم ناصر از ناتوانی حزب وفد در نشان دادن استقلال مصر به‌عنوان بخشی از مبارزه جهان عرب و امید به آزادی و وحدت اعراب انتقاد کرد. علاوه بر این، رژیم ناصر در زمینه سیاست خارجی حزب وفد را به فقدان بینش عربی و توجه بیشتر به سودان متهم کرد. این جهت‌گیری که واقعیت‌های تاریخی و جغرافیایی مؤید آن است و بعدها توسط رژیم ناصریستی نیز پذیرفته شد، بر شرق و شمال شرقی تأکید داشت و به‌لحاظ بینش تاریخی و پویا سیاسی نشانه‌ای از مصر قدرتمند تلقی می‌شود.^۳ بنابراین، اسناد سیاسی و رسانه‌های رسمی به هنگام مقایسه بین انقلاب ۱۹۱۹ و ۱۹۵۲ تصریح کردند که انقلاب ۱۹۱۹ در فهم مرکزیت هویت عربی مصر ناکام بوده،

در حالی که انقلاب ۱۹۵۲ از اهمیت و مرکزیت سیاسی آن آگاه بوده است. حزب وفد به دلیل آنکه رهبران آن، بعد از انقلاب، به اتهام ضدیت با انقلاب و دشمنی با مردم زندانی یا خانه‌نشین شده بودند، قادر به مخالفت با توصیف رسمی از ایدئولوژی و مواضع سیاسی خود نبودند. در این زمینه، مورد مصر، به‌ویژه در دوران ناصر در خلال دهه ۱۹۵۰ در میان کشورهای در حال توسعه که تفاسیر و ارزیابیهای مجدد دولت از تاریخ، هویت سیاسی را شکل می‌دهد، مشروعیتی برای رژیم ایجاد می‌کند و مخالفان را بی‌اعتبار می‌سازد، مورد استثنایی نیست. این تلاشها می‌تواند بخشهای وسیعی از جامعه را آماده پذیرش یا تحمل هزینه‌های بالای سیاستهای دولت براساس هویت اصلی سازد.^۴ به هر حال، ناصر چندین بار اذعان نمود که «هویت عربی در مصر ضعیف بوده است.» او در اوایل دهه ۱۹۶۰ خاطرنشان کرد که «تقویت هویت عربی در جامعه‌بخشی از وظایف و کارکرد دولت اوست.» قرار بود که این وظیفه از طریق سازمانهایی مانند اتحادیه سوسیالیست عرب، سازمان جوانان سوسیالیست، رسانه‌های دولتی و نظام تعلیم و تربیت دولتی انجام شود. سازمانهای دولتی یاد شده باید تمام توان خود را برای ایجاد دگرگونی از بالا و جامعه‌پذیر ساختن دیدگاههای دولت، به‌خصوص دیدگاه ناصریستی و خط‌مشی‌های سیاسی ملی‌گرایی عربی، برای شکل‌دهی مجدد دیدگاههای نسل در حال ظهور به‌کار گیرند. افراد این نسل اگر به حال خودشان رها می‌شدند، غیرممکن بود که هویت تاریخی و سیاسی واقعی را نپذیرند. اجرای چنین تلاشهایی برای شکل‌دهی مجدد هویت سیاسی در جامعه، موفقیت ناصر را تضمین نکرد. در سال ۱۹۶۳ هنگامی که ناصر قصد داشت طرح وحدت اعراب متشکل از مصر، سوریه و عراق را آماده سازد، با محدودیتهای جدی این تلاشها برای بازسازی هویت مصر بر مبنای عرب‌گرایی دولتی مواجه گردید. او این دیدگاه را پذیرفت که به‌خاطر مجموعه‌ای از دلایل، هویت سیاسی عربی در سوریه قوی‌تر از مصر بوده و

تلاش‌های دولت برای ساخت هویت سیاسی فراملی در مصر با موانع تاریخی و اجتماعی عمده‌ای مواجه است. در تاریخ‌نگاری ناصریستی، شکل‌گیری هویت عربی در مصر و سوریه به‌ویژه بر مبنای تجربیات اساسی دوران تکوین دو کشور با هم مقایسه می‌شود. از این منظر، ملی‌گرایی در سوریه برای حفظ هویت فرهنگی در برابر نفوذ فرهنگ ترک و بعدها فرهنگ فرانسه کارکرد دفاعی داشت. علاوه بر این، این نوع ملی‌گرایی برای فراگیر کردن جناح‌گرایی فرهنگی کارکرد انسجام‌بخشی نیز داشت. حاکمان عثمانی در مصر سرکوب زیادی به خرج ندادند و اشغالگران بریتانیایی هم در صدد دگرگونی هویتی برنیامدند و جامعه نیز در راستای خطوط نژادی متفرق نگردید. در نتیجه، در مصر هویت ملی دارای ریشه‌های عمیق‌تری از هویت عربی بود.^۵ بنابراین، دستگاه‌های دولتی ناصریستی و سازمان‌های سیاسی برای بسط و تعمیق ایده عرب‌گرایی در جامعه مصر و برای ایجاد ارزش‌های فرهنگی غالب متناسب با تعریف دولت از هویت سیاسی اصلی و کاهش، اگر نه سرکوب، مخالفت اجتماعی با هویت سیاسی منتخب دولت، باید سخت تلاش می‌کردند.^۶

از آغاز تا پایان دوره ناصر در سال ۱۹۷۰، میزان حمایت اجتماعی از هویت عرب‌گرایی در مصر روبه کاهش نهاد. دو جنگ در این کاهش مؤثر بودند: اولی، جنگ پرهزینه یمن بود که برای سال‌ها زیانهای زیادی را بر مصر تحمیل کرد. دخالت مصر در جنگ یمن از اصول ناصریستی درباره هویت عربی و وحدت اعراب ناشی می‌شد. در چنین بستری اتخاذ هر اقدامی بدون توجه به هزینه‌های مادی آن قابل تصور بود. دومین جنگ، جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ بود که تأثیر آن نه تنها بر منابع مصر، بلکه بر مشروعیت رژیم ناصر نیز مصیبت‌بار بود. در واقع، مصریان پیامدهای این شکست را بدتر از شکست جنگ ۱۹۴۸ که باعث سقوط حکومت پادشاهی و روی کار آمدن افسران آزاد شد، می‌دانستند. تصمیم رهبران مصر برای تشدید رویارویی با اسرائیل در سال ۱۹۶۷ همانند تصمیم آنان

برای دخالت در یمن را باید بر مبنای به‌کارگیری ارزش‌های پان‌عربی و یا فقدان بدیل‌های فرضی دیگر تفسیر نمود. در حالی که سوریه مقاومت علیه اسرائیل را برگزیده بود، مصر نسبت به برخی دولت‌های عربی که اعتبار ملی‌گرایی عربی مصر را به چالش کشیده بودند، واکنش نشان داد. این امر مصادف با افزایش قدرت هویت اسلامی در جامعه مصر بود. اسلام‌گرایان شکست ۱۹۶۷ را ناشی از انحراف رژیم ناصریستی از صراط مستقیم الهی و توکل به عوامل مادی مانند پان‌عربیسم و سوسیالیسم عربی می‌دانستند.^۷ تحلیلگران در مورد ایده فقدان بدیل‌های سیاست خارجی در راستای هویت پان‌عربیستی مصر ناصری اختلاف نظر دارند. به نظر من این ایده قانع‌کننده نیست؛ زیرا رژیم از پان‌عربیسم برای مقاصد سیاسی استفاده می‌کرد. به‌رغم ادبیات ملی‌گرایانه عربی و رادیکال رژیم بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷، مرزهای مصر با اسرائیل بسیار آرام بود. هنگامی که اسرائیل در صدد تکمیل پروژه تغییر مسیر آب رودخانه اردن برآمد و سوریه نیز حمایت خود را از اقدامات نظامی فلسطینی‌ها افزایش داد، ناصر به‌واسطه اینکه فکر می‌کرد سوریه از این راه در صدد کاهش منزلت مصر نزد فلسطینیان است، از رویارویی با اسرائیل امتناع ورزید.^۸

اولویت هویت عربی در رفتار سیاست خارجی مصر به‌واسطه پذیرش طرح راجرز به چالش کشیده شد. هنگامی که رهبران سوریه، عراق و فلسطین از پذیرش طرح آمریکا توسط مصر انتقاد کردند و آن را شکست جدی و بزرگ اردوگاه اعراب تلقی کردند، ناصر اعلام داشت که «حتی در قالب پان‌عربیسم حاضر به شنیدن هیچ‌گونه نصیحتی در مورد تصمیم خود در قبال مردم مصر نیست.» این امر نشان داد که ناصر به‌رغم ادعاهای ملی‌گرایانه عربی رژیم خود، در مورد پذیرش طرح آمریکا با آنها مشورت نکرده است، هر چند که چند روز پیش از پذیرش طرح با آنها دیدار کرده بود. به‌نظر هیکل اگر مصر در آن زمان نظر اعراب را در مورد تغییر رفتار سیاسی‌اش جویا می‌شد، نمی‌توانست تغییر

موضع دهد. مصر باید مسئولیت رفتارش را می‌پذیرفت.^۹ بنابراین، ریشه‌های چشم‌انداز دولت سرزمینی بر مبنای هویت سیاسی حتی تحت لوای رژیم متعهد شده به اولویت هویت سیاسی پان‌عربی نیز رشد کرده است.

هویت نخستین مصر

دیدگاه متعارف این است که بازسازی هویت سیاسی مصر در دوران سادات آغاز شد و این بازسازی نقش مهمی در شکل‌دهی مجدد سیاست خارجی مصر داشت. سیاست خارجی اغلب بر مبنای اینکه چگونه رهبران یک محیط پیچیده را ساده و سازماندهی می‌کنند، تدوین می‌گردد. نگرشی که چنین کارکردهایی را انجام می‌دهد، اطلاعات مهم رهبران، تصور آنان از بازیگران دیگر و شناخت شرایط سیاسی و هنجارهای هادی انتخابهای سیاسی را تعیین می‌کند؛ برای مثال، تغییر سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل به دیدگاه سادات و نخبگان اصلی او در تعیین هویت سیاسی اصلی مصر نسبت داده می‌شود. حاملان این تفسیر بر اولویت ملی‌گرایی مصری در اعتقادات سادات و تأثیر آن بر اقدامات و اهداف سیاسی وی تأکید می‌کنند. اساساً اگر سادات خود را عرب تلقی می‌کرد، آنگاه تعریفش از شرایط خاص، اهداف و راهبرد او باید منطبق با آرمانها و اعتقادات اعراب باشد و از آنها حمایت کند، اما اگر او نخست خود را یک مصری می‌دانست، آنگاه تعریف او از شرایط می‌بایست بسیار متفاوت باشد.^{۱۰} بر این اساس، هنگامی که سادات در اواخر جنگ ۱۹۷۳ به این نتیجه رسید که از طریق آتش‌بس و پذیرش ترتیبات عقب‌نشینی (۱۹۷۴-۵) و مذاکره و حل‌وفصل اختلافات با اسرائیل (۱۹۷۷-۷۸) می‌تواند منافع مصر را تامین کند، تمایلی به حفظ ائتلاف عربی که منجر به جنگ اکتبر شد، نداشت. جهان عرب این اقدام را به‌مثابه شکست مصر و عاملی برای آسیب‌پذیری جبهه‌های دیگر اعراب دانسته

و محکوم کرد. به‌طور کلی، مصر در جهان عرب دارای بزرگ‌ترین ارتش است، جمعیت مصر یک سوم جمعیت عرب را تشکیل می‌دهد و دارای موقعیت ژئواستراتژیک حساسی است و تجربه‌های فراوانی در زمینه مدرنیزاسیون دارد. با خروج مصر از معادلات جنگ، گزینه‌های سیاسی و نظامی اعراب بسیار محدود گردید.

سادات در سیاست خود مبنی بر عدم مداخله در تعارض با اسرائیل تجدیدنظر نکرد؛ چرا که معتقد بود پیوند تمامی جبهه‌ها به سوریه و گروه‌های تندروی فلسطینی قدرت اعمال و تو در مورد سیاست مصر نسبت به سرزمین ملی خود را داده است. این امر برای ساداتی که هر نوع قیومت اعراب بر سیاست مصر را نمی‌پذیرفت، غیرقابل قبول بود: همان‌گونه که خودش بیان کرد: «غیرقابل تصور است که سرنوشت کشور من به رضایت دیگر اعراب وابسته باشد.»^{۱۱} با وجود این، هویت سیاسی اتخاذ شده توسط رهبران، برای توضیح تغییر در رفتار سیاست خارجی کافی نیست. سادات بر مبنای دیدگاه اصلی خود، از پذیرش موقعیتهای کاملاً متضادی که از آن نظام اعتقادی ناشی نمی‌شد، دوری می‌جست. اسد سالها به بهانه اینکه اسرائیل سرزمین اعراب را اشغال کرده از مذاکره با آن امتناع ورزیده، مذاکره تحت چنین شرایطی را تسلیم کامل تلقی می‌کرد. بررسی اظهارات سادات نشان می‌دهد که او اسرائیل را در قالب شیطان تلقی کرده و همواره آن را به توسعه‌طلبی متهم می‌کرد که نمایانگر «مدل اعتقادی بد ذات» رابرت جرویس است. ایستارهای ضد اسرائیلی و حتی ضد یهودی سادات دست کم تا سال ۱۹۷۷ آشکار بود. تجزیه و تحلیل سخنرانیهای سادات برای فهم نگرش وی نسبت به هویت سیاسی آشکار ساخت که تعیین تغییر سیاست خارجی مصر از اواسط دهه ۱۹۷۰ بر مبنای معیار ویژگی شخصی و اعتقادات سیاسی وی بسیار مشکل است.^{۱۲}

محیط خارجی و داخلی که نوع خاصی از کنش دولت را در یک زمان موجه تر از زمان دیگر می‌سازد، در تغییر سیاست خارجی نقش مهمی ایفا می‌کند. اگرچه هنجارهای اساسی رهبران - به‌ویژه در رژیم‌هایی با تمرکز شدید قدرت - مهم هستند، اما این هنجارها تمام پیامدهای سیاسی را از قبل مشخص نمی‌سازند؛ خواه روند کنفرانس ژنو به‌خاطر اختلاف نظر نسبت به نماینده فلسطین و یا به‌دلیل اختلاف در مورد ترتیب مذاکره درباره موضوعات ناتمام مانده متوقف شود. حتی اگر بر این اختلاف نظرها نیز فایق شده بودند، هر نوع مذاکره در مورد مسایل امنیتی، خودمختاری، آوارگان، آب و بیت‌المقدس نیازمند چانه‌زنی و رأی‌گیری جمعی است که این امر به‌خاطر وجود شکاف عمیق بین منافع اعراب و اسرائیل غیرممکن است. در حالی که اسرائیل بر امنیت و ادعاهای تاریخی خود بر کرانه باختری تأکید می‌کرد، تقاضاهای اعراب حول دو موضوع ایجاد دولت مستقل فلسطینی و عقب‌نشینی اسرائیل به مرزهای قبل از جنگ ۱۹۶۷ متمرکز گردیده است. در حالی که این اختلاف دیدگاهها مانعی بر سر حل و فصل سریع اختلافات با اسرائیل از طریق مذاکرات چندجانبه محسوب می‌شدند، افزایش تنش‌های داخلی و بحرانهای اقتصادی - اجتماعی، بستر لازم برای کناره‌گیری مصر از تعارض با اسرائیل را فراهم کرد و جدایی مصر از ائتلاف اعراب نمایانگر اولویت هویتی سادات است. معضلات شدید اقتصادی - اجتماعی منجر به تغییر در روحیه ملی گردید و مصری‌ها خواهان کاهش تعهدات خارجی خود گردیدند. رژیم سادات از خستگی‌های فزاینده ناشی از جنگ برای ایجاد پیوند بین اولویت‌های دولت و مردم به‌منظور کناره‌گیری از جنگ با اسرائیل استفاده کرد.

به‌نظر بهجت کورانی خستگی ناشی از جنگ، تهدید جنگ و تردید نسبت به توانایی رژیم‌های عربی برای مقابله با بحرانهای بعدی، مصری‌ها را آماده ساخت که به رهبران خود این امکان را بدهند که مسئله صلح با اسرائیل را بررسی کنند. جنگ ۱۹۷۳

که درخشان‌ترین اقدام نظامی مصر بود، نشان داد که مصر به‌رغم بسیج ۶ ساله منابع خود برای جنگ، تنها توانایی آزادسازی بخشی از مناطق اشغال شده را دارد.^{۱۳} در حالی که بسیاری از مصری‌ها مخالف عادی‌سازی روابط با اسراییل بودند، پذیرفتند که پی‌گیری تعارضات تاریخی را مسکوت گذارند. اگرچه هیکل با این دگرگونی در سیاست خارجی مخالفت کرد، اما ضرورت حمایت گسترده از ابتکارات صلح را درک کرد و معتقد بود که «اگرچه ابتکارات با تصمیم یک فرد آغاز شد، حمایت قاطع اکثریت مردم آن را به‌صورت یک تصمیم جمعی درآورد».^{۱۴}

حتی اگر مدیران دولتی خواهان نوع قدیمی هویت سیاسی باشند، ویژگی‌های خاص روابط دولت و جامعه ممکن است گستره تغییر در سیاست خارجی را کاهش داده، به تعویق انداخته و حتی جلوگیری کند، همان‌گونه که برخی از محققان اظهار داشتند: «سادات به‌دلیل وجود سنت کهن تاریخی تمرکز قدرت سیاسی و انسجام نژادی در مصر - برخلاف سوریه - خطرات تغییر سیاست خارجی را پذیرفت».^{۱۵} بر این اساس می‌توان درک نمود که چرا برخی از منتقدان برجسته مصری، به مخالفان عربی تغییر سیاست خارجی سادات نسبت به اسراییل هشدار می‌دادند که تلاش‌های آنها برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های داخلی مصر از طریق رجوع مستقیم به افکار عمومی و رای حکومت مصر، محکوم به شکست است.^{۱۶} مقایسه مصر و لبنان، رابطه بین تغییر سیاسی و ماهیت هویت قومی در جامعه را بیشتر نشان می‌دهد. در ۱۷ می ۱۹۸۳، لبنان بعد از مصر دومین کشوری بود که موافقت‌نامه صلح با اسراییل را امضا کرد. هر چند این تلاش برای تغییر سیاست خارجی لبنان با شکست مواجه شد، دولت به‌دلیل فقدان تفاهم بین گروه‌های لبنانی در مورد چگونگی تعریف هویت ملی و تعیین دوستان و دشمنان، در برابر فشارهای قومی بسیار آسیب‌پذیر بود. نزدیک‌ترین متحد یک گروه، بدترین دشمن سیاسی گروه دیگر بود و

برعکس. در چنین حالتی ایجاد تغییر اساسی در سیاست خارجی و یا حفظ آن غیرممکن بود. در واقع، تغییر بی ثمر سیاست خارجی لبنان به جای کاهش نزاعهای قومی باعث تشدید آن گردید.^{۱۷} مقایسه بین مصر و لبنان به لحاظ مقاومت علیه آن دسته از فشارهای خارجی که خواستار بازگشت به دوران قبل از تغییر سیاست خارجی هستند، به ما بصیرت بیشتری درباره تداوم تغییر سیاست خارجی می‌دهد. سینای ۲، سفر به بیت‌المقدس و قراردادهای کمپ‌دیوید و توافق لبنان با اسرائیل با مخالفت شدید جهان عرب روبه‌رو شد. اگرچه این مخالفتها در مورد لبنان به شدت مخالف با مصر نبود، انسجام نژادی مصر و تصور مصریان از برتری خود در جهان عرب نشان می‌دهد که چرا تلاشهای برخی دولت‌های عرب در بازگرداندن سیاست خارجی مصر به حالت اولیه‌اش ناکام مانده است.

از طرف دیگر، لبنان در برابر نفوذ قدرتهای منطقه‌ای و دخالت آنها در ایجاد اختلاف نژادی آسیب‌پذیر بود. بازیگران اصلی منطقه از گروههای مختلف لبنانی حمایت و از روابط حامی - پیرو برای تأثیرگذاری بر سیاستهای داخلی و خارجی لبنان استفاده کردند. در نتیجه، لبنان در دوران تضاد ناصر با غرب در دهه ۱۹۵۰ و درگیریهای فلسطینی‌ها با اسرائیل در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، عرصه تعارضات منطقه‌ای گردید. جنگ داخلی لبنان عملاً به فروپاشی کامل همه حوزه‌ها بین سیاست داخلی لبنان و سیاستهای بین‌المللی منطقه مجاورش منجر شد.^{۱۸} از آنجایی که توافق‌نامه لبنان با اسرائیل اهمیت حمله ۱۹۸۱ اسرائیل به لبنان را نشان داد، سوریه با گروههای اسلامی و چپ‌گرا متحد شده و با آن مخالفت کرد، سوریه ابتدا در روند موافقت‌نامه سنگ‌اندازی نمود و آن‌گاه در مارس ۱۹۸۴ به‌طور موفقیت‌آمیز لبنان را برای فسخ موافقت‌نامه تحت فشار قرار داد.

دولتها می‌توانند به هنگام مواجه شدن با شرایط بسیار مشاخره‌آمیز نقش فعال و هدفمندی را ایفا کنند و رسانه‌های جمعی نیز می‌توانند در فراهم آوردن مشروعیت

سیاسی مورد نیاز و یا دست کم در ایجاد رضایت اجتماعی نقش مهمی ایفا کنند. از رسانه‌های همگانی می‌توان برای ایجاد پلی بین دولت و جامعه استفاده نمود. علاوه بر این، از رسانه‌ها می‌توان برای جذاب کردن ارزشهای مشترک و نمادهای هیجانی، دست کاری در اطلاعات قابل دسترسی برای عموم، تبلیغ موفقیت سیاستهای جدید و منحرف ساختن مخالفتها نسبت به تغییر سیاست خارجی بهره‌برداری نمود.^{۱۹} دولت مصر با استفاده از کنترل خود بر بسیاری از رسانه‌ها، تلاش هدفمندی را برای تأثیرگذاری بر چگونگی تعریف هویت سیاسی مصری‌ها آغاز کرد. رکود شدید اقتصادی مصر از طریق درگیری طولانی اعراب و اسراییل توجیه شد. گفته می‌شد که در آن زمان مصر، یکی از ثروتمندترین کشورهای منطقه خاورمیانه، به‌خاطر درگیری طولانی با اسراییل به یکی از فقیرترین کشورهای منطقه تبدیل شده است. از سال ۱۹۶۷ احساس خستگی از جنگ، ایستارهای نگاه به درون و نارضایتی از هزینه‌های بالای جنگ در سطح جامعه مصر روبه افزایش نهاده بود. رسانه‌های همگانی این نگرشها را به یکدیگر پیوند دادند و راه غلبه بر بحرانهای داخلی را کناره‌گیری از تعارض اعراب و اسراییل اعلام کردند. بنابراین، رسانه‌های دولتی از نارضایتیهای اجتماعی که در سالهای بین ۱۹۷۷ - ۱۹۷۵ به‌خاطر سیاستهای اجتماعی دولت افزایش یافته بود، در راستای حمایت از بازسازی سیاست خارجی مصر استفاده کردند.

طی این دوران، یکی از موضوعات مورد علاقه مطبوعات مصر، افزایش قیمت نفت در اثر تلاشهای جنگ طلبانه مصر بود. در چنین شرایطی کمکهای اقتصادی کشورهای ثروتمند عرب به‌عنوان تعهد اخلاقی و به‌مثابه پاداشی برای فداکاریهای عظیم مصری‌ها تلقی گردید. روزنامه الاهرام بعد از افزایش بحرانهای اقتصادی - اجتماعی در سر مقاله جالبی به‌نام «دلارهای نفتی و خون نفتی: دریایی از پول، دریایی از خون» از کشورهای

ثروتمند عرب انتقاد کرد و تأکید نمود که «غرق شدن آنها در دریایی از ثروت و رفاه ناشی از دریای خونی است که مصری‌ها در راه موجودیت اعراب نثار کرده‌اند.»^{۲۰} رسانه‌ها اعلام کردند که «از سال ۱۹۷۵ به بعد کمک‌های کشورهای ثروتمند خلیج فارس به مصر کاهش یافته است.»^{۲۱} کاهش این کمک‌ها هم‌زمان با درخواست از صندوق بین‌المللی پول مبنی بر اعطای کمک در قبال کاهش یارانه‌های مواد غذایی بود.^{۲۲} در نتیجه، بسیاری از مصری‌ها پان‌عرب‌بسم را چیزی جز هزینه بیشتر و سود کمتر نمی‌دانستند.^{۲۳} مخالفت اعراب در قبال تغییر سیاست خارجی مصر به واکنش شدیدتر مصریان در زمینه عرب‌گرایی سیاسی منجر گردید: کشورهای ثروتمند عربی که در سهمیم کردن مصر در ثروت سرشاری که به واسطه جنگ مصر با اسرائیل به‌دست آورده بوده‌اند، این‌گونه خساست ورزیدند، به چه حقی سیاست خارجی خود را بر مصر تحمیل می‌کنند؟ اگر مصری‌ها عرب هستند، چرا کشورهای دیگر عربی به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی تنها آنها مصری هستند؟ «اگر اعراب دیگر به خصوصیت عربی جنگ التفتات ندارند، چرا مردم مصر این جنگ را جنگ مصر با اسرائیل تلقی نکنند و صلح جداگانه را نپذیرند؟»^{۲۴} چرا مصر باید به آنهایی که تماماً هرگونه تصور حل و فصل مخاصمه را رد می‌کنند و یا به آنهایی که به جنبه‌های خاص تأکید ورزیده و احتمال هرگونه تحقق مصالحه را با شکست مواجه می‌سازند، اجازه دخالت در تلاش‌هایش برای حل و فصل اختلافات را بدهد؟^{۲۵} اگر میان برادران کسی باشد که «نه جنگ نه صلح» را بخواهد، آنگاه چه کار باید کرد؟^{۲۶} در چنین شرایطی تدوین، اجرا و مجاز دانستن تغییر سیاست خارجی و بسیج حمایت اجتماعی به‌منظور کناره‌گیری از تعارض اعراب و اسرائیل امکان‌پذیر گردید. با وجود این، دولت هرگز مردم مصر را به پذیرش اسرائیل به‌عنوان جامعه سیاسی قانونی و یا عادی‌سازی روابط اقتصادی و فرهنگی با اسرائیل تشویق نکرد.

در زمان مبارک، یا آن گونه که برخی جمهوری سوم می‌نامند، بحث در مورد هویت و سیاست خارجی در جامعه مصر افزایش یافته است. مبارک در حرکتی نمادین دوران زمامداری خود را با آزادسازی هزاران زندانی سیاسی اسلام‌گرا، ناصریست، چپ و لیبرال آغاز کرد. هر یک از این گروهها دیدگاهی مختص به خود در زمینه اولویت هویتی مصر و تأثیر آن بر سیاست خارجی داشتند. مطبوعات مصری به‌رغم مفهوم «دموکراسی در عمل» مبارک، از میزان فراوانی از آزادی برخوردار شدند^{۲۷} و از این آزادی ابتدا برای انتقاد از دیدگاهها و رویه‌های غالب در دوران ناصر و سادات استفاده کردند. در دوران مبارک، زبان سیاسی عرب‌گرایی نه فقط در گفتمان مخالفان سیاسی، بلکه در اظهارات رسمی نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است. مصر در قالب عرب‌گرایی سیاسی از فلسطینی‌ها حمایت کرده و عادی‌سازی بیشتر روابط با اسرائیل را منوط به حل و فصل مسایل باقی مانده، به‌ویژه انحصار هسته‌ای اسرائیل در خاورمیانه، کرده است.^{۲۸} رابطه مصر با دولتهای عربی که در اثر موافقت‌نامه صلح با اسرائیل و حمایت از تشدید اعمال تحریم اقتصادی علیه لیبی، عراق و سودان قطع شده بود، دوباره برقرار گردید. مصر در سال ۱۹۹۸ در جلوگیری از رویایی نظامی بین سوریه و ترکیه نقش مهمی ایفا کرد. تصمیم مصر در فراخوانی سفیر خود از تل‌آویو به نشانه اعتراض به واکنش اسرائیل در برابر انتفاضه دوم در این راستا قابل ارزیابی است.

بسیاری از گروههای مخالف مصری حتی آنهایی که به انتقاد از سیاستهای داخلی مبارک می‌پرداختند، این اقدامات سیاست خارجی مصر را تایید کردند، این تغییر سیاست خارجی به مصر امکان ارزیابی مجدد از نقش رهبری خود در جهان عرب بدون آسیب رساندن به منافع دولت در حفظ رابطه‌اش با اسرائیل و آمریکا را داد. تصمیم‌گیرندگان مصری معتقدند که مصر به‌دلیل تجربه طولانی‌اش در مراوده با اسرائیل و رابطه نزدیک

با آمریکا و تاریخ دیپلماسی‌اش، می‌تواند برای طرفین مذاکره اعراب و اسرائیل مثمر‌تر باشد.^{۲۹} به‌جای جستجوی راه‌حل مسالمت‌آمیز برای کاهش نقش منطقه‌ای مصر، این رژیم خواهان تقویت نقش منطقه‌ای خود است.^{۳۰} هنگامی که دیگر دولت‌ها مسیر گفتگو و مذاکره با اسرائیل را در پیش گرفتند، مصر اظهار داشت که «تغییر سیاست آنها عقلانیت کناره‌گیری مصر از تعارض با اسرائیل را ثابت کرد.» سیاست خارجی عمل‌گرایانه مبارک، به نزدیک‌تر کردن دولت و مخالفان در مورد مسایل سیاست خارجی کمک کرده است و رژیم از طریق تمرکز بر وحدت اعراب و نه عرب‌گرایی افراطی، گام‌هایی در جهت پر کردن شکاف بین منطق دولت و منطق ملت برداشته است.

نتیجه‌گیری

هویتها، حتی در جامعه مصر همگن از نظر قومی، دارای ویژگی چندگانگی آشکار است: دست‌کم پنج نوع هویت سیاسی تواناییهای لازم برای شکل دادن سیاست خارجی مصر را دارا می‌باشند. با وجود این، این هویتها از توانایی یکسانی برای تأثیرگذاری بر ایستارهای اجتماعی و سیاست خارجی مصر برخوردار نیستند. نابرابری در سلسله مراتب هویت‌های سیاسی مصر در دوره‌های طولانی به مقاومت‌هایی منجر شده است. شیوه متقنی برای شناخت این مسئله وجود ندارد که در چه زمانی و تحت چه شرایطی این سلسله مراتب به‌طور موثری تغییر می‌کند. با وجود این، نقش نخبگان حاکم در ایجاد و بازسازی هویت سیاسی بسیار حیاتی است. تحقیقات آتی باید بین هویت‌های مرتبط با چرخه نخبگان حاکم و هویت‌های مورد علاقه مردم در سطح جامعه تمایز گذارد. اگرچه هویت‌های سیاسی به مرور زمان تغییر می‌کنند، تلاشها برای ایجاد هویت‌های بالا و همچنین تغییر ایستارهای اجتماعی نسبت به مسایل اصلی سیاست خارجی با مشکلات فراوانی مواجه

است. در مورد مصر، ناصر به‌رغم شخصیت فرهیخته خود و منافع سیاسی در دسترس دولت در ایجاد ملی‌گرایی عربی به‌عنوان هویت اصلی مصری‌ها با شکست مواجه شد. علاوه بر این، اشتراک داشتن یا تصور وجود یک ویژگی فرهنگی مشترک با جوامع دیگر یک چیز است و تبدیل هویت تصور شده به هویت‌های سیاسی که سیاست خارجی را شکل می‌دهد، یک چیز دیگر. مورد مصر نشان می‌دهد که هویت سیاسی اظهار شده رژیم در هر مقطع تاریخ گزینه‌های سیاست خارجی در دسترس تصمیم‌گیرندگان اصلی را به یک مورد کاهش نمی‌دهد. این شبیه به مسایلی است که نظریه‌پردازان سیستمی با آن مواجه شدند. ساختارهای بین‌المللی و ظرفیتهای دولت نمی‌تواند به‌طور کامل رفتار خارجی خاص دولتها را بیان کند و محدودیتهای سیستمی به تنهایی نمی‌تواند تفاوت‌های فراوان میان پیامدهای سیاست خارجی کشورهای موجود در یک نظام ساختاری مشابه را توضیح دهد. موقعیت جغرافیایی صرف و قدرت نسبی به ما چیز زیادی درباره الگوهای خاص رفتار سیاست خارجی نمی‌گویند. آنها می‌توانند بیان کنند که چه چیزی امکان‌پذیر نیست، اما هنگامی که بقای دولت در خطر نیست راهنمایی اندکی درباره آنچه که امکان‌پذیر و مطلوب است، فراهم می‌آورند.^{۳۱} برخی از شیوه‌هایی استفاده می‌کنند که در آن عوامل هویتی می‌تواند به موقعیتهای و اقدامات کاملاً متفاوت - اگر نه کاملاً مخالف - منجر شود. از هویت و هنجارها می‌توان برای توجیه انتخاب جهت‌گیری سیاست خارجی کاملاً مخالف یکدیگر استفاده نمود.

مورد مصر مشکلات تعیین رابطه بحث‌های سیاسی در جامعه برای درک هویت اجتماعی و رفتار سیاسی دولت را نشان می‌دهد. این امر به‌خصوص برای ارزیابی رژیمهای عرب مانند مصر که به «کثرت‌گرایی سیاسی محدود شده» معروف گشته‌اند، بسیار مشکل است. این رژیمها هر جا که احساس می‌کنند امنیت رژیم مورد تهدید قرار گرفته است

از شیوه‌های سرکوبگرانه استفاده کرده‌اند. به‌طور کلی چنین رژیم‌هایی نوعی آزادسازی هدایت شده از بالا را آغاز کردند، بدون آنکه توانایی کنترلی خود بر سیاست یا استفاده از ابزار سرکوبگرانه را از دست بدهند و اعلام می‌کنند که «دولت در صورت عدول نیروهای مخالف از شیوه‌های کنش مشخص شده ابایی در استفاده از ابزار سرکوب ندارد.»^{۳۲} در چنین شرایطی بحث‌های همگانی آزاد و روشنفکرانه در مورد هویتها و میزانی که سیاستهای خارجی رژیم از آن تأثیر پذیرفته یا آن را نادیده می‌گیرند؛ اگر غیرممکن نباشد، بسیار مشکل است. اگر این صحیح باشد که هویتها اساساً نتیجه بحث‌های اجتماعی روبه افزایش هستند، آنگاه وجود فضای خاصی برای ظهور این‌گونه بحثها ضروری است.

هر گاه چنین رژیم‌هایی با چالش‌های جدی مواجهه شوند، تمایل دارند که نظارت خود را بر رسانه‌های همگانی تشدید کنند، حوزه عمومی بحثها را کاهش دهند، مخالفان سیاسی در پارلمان و انجمن‌های حرفه‌ای را تضعیف کرده و به نیروهای امنیتی و نظامی بیشتر اتکا کنند و تصمیمات خاص در مورد مسایل بالا را در حوزه مسایل ممنوعه قرار دهند. به‌رغم همه این محدودیتها، مورد مصر نشان داد که عوامل سیاسی - هویتی در واقع به شکل‌دهی و شکل‌دهی دوباره سیاست خارجی کشور مرتبط هستند، حتی اگر این عوامل همواره در هر مورد یا در هر حوزه موضوعی مطرح نباشند.

پرتال جامع علوم انسانی
روزنامه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پاورقیها:

۱. نگاه کنید به:

Pierre Birnbaum, "The State Pattern as a Determinant of Foreign Policy," *Jerusalem Journal of International Relations*, Vol.6, 1982, pp.36-48; and Steven Jackson. "The Limits of State Action," Ph. D. dissertation, Yale University, 1982.

2. Adeer Dawisha, *Egypt in the Arab World*. London: Macmillan Press, 1976, p.131.

۳. نگاه کنید به:

Tawfiq Al-Hakim. *The Return of Consciousness*. Translated by Bayly Winder. New York: New York University Press, 1985.

۴. نگاه کنید به:

Lisa Anderson, "Legitimacy, Identity and the Writing of History in Libya," in *State Craft in the Middl East*, edited by Eric Davis and Nicolas Gavrielides, Miami: Florida International University Press, 1991.

5. Abdel Atti Muhammad, "Tatawur al-Fikrah al-Arabiyyah fi Misr," The Evolution of the Arab Idea in Egypt in *Urubat Misr*. The Arabness of Egypt, edited by Saad Eddin Ibrahim, Cairo: Al-Ahram Press, 1978, pp. 47-49; and Eberhard Kienle, "Syrian and Egyptian Policies toward the Arab World,"

مقاله به اجلاس انجمن مطالعات خاورمیانه در کارولینای شمالی (۱۴-۱۱ نوامبر ۱۹۹۳) ارائه شده است.

۶. نگاه کنید به:

Ellen K. Trimberger. *Revolutions from Above*. New Brunswick, N. J.: Transaction Books, 1978.

7. Ali Hillal Dessouki, "Arab Intellectuals and al-Nakba: The Search for Fundamentalism," *Middle Eastern Studies*. Vol. 9, 1973. pp. 187-95.

8. Ibrahim Karawan. "Sadat and the Egyptian-Israeli Peace Revisited." *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 26, 1994, p. 260.

۹. نگاه کنید به: مقالات هیکل در الاهرام، ۷ آگوست و ۴ سپتامبر ۱۹۷۰.

۱۰. نگاه کنید به:

Salwa Sharawi Jum'ah, *al- Diplomasiyah al- Misriyah fi, Aqd al -Sab'inat [Egyptian Diplomacy in the Seventies]* Beirut: Center of Arab Unity Studies, 1988; and Shaheen Ayubi, *Sadat and Nasser*. Wakefield, N. H.: Longwood Academic, 1922, pp. 100-11.

11. Daniel Dishon. "Sadat's Arab Adversaries," *Jerusalem Quarterly*, Summer 1978. pp. 13-15.

در زمینه مسایل مطرح شده درباره منزلت عرب‌گرایی سیاسی نگاه کنید به:

Fouad Ajami. "The End of Arab Nationalism." *The New Republic*, August 12, 1991, pp. 23-27; As'ad Abu Khalil. "A New Arab Ideology? The Rejuvenation of Arab Nationalism," *Middle East Journal*, Vol. 46, No. 1, Winter 1992, pp. 22-36.

12. I. Karawan, "Sadat and the Egyptian-Israeli Peace Revisited." pp. 249-66.

13. Bahgat Korany, "The Cold Peace, the Sixth Arab-Israeli War and Egypt's Public," *International Journal*, Autumn 1983, pp. 661.

14. Mohamed Heikal. *al- Mustaqbal*. February 11, 1978, pp. 10-11.

همچنین نگاه کنید به:

Nahed Ramzi et al., *Public Opinion Attitudes toward President Sadat's Visit to Jerusalem*, Cairo: Center for Social Studies, 1977; and Stephen Cohen and Edward Azar, "From War to Peace," *Journal of Conflict Resolution*, Vol. 25, No. 1, March 1981, pp. 87-114.

15. Fouad Ajami. *The Arab Predicament*, Cambridge: Cambridge University Press, 1981, p. 101; Michael Hudson. *Arab Politics: The Search for Legitimacy*, New Haven, Conn.: Yale University Press, 1977, pp. 243-46.

16. Heikal, "Khitab Maftuh ila al-Aqid Mu'ammar al-Qadhafi [An Open Letter to Colonel Mu'ammar Qaddafi]." *Al-Ahram*, July 1, 1975.

17. Ghassan Salame, "Is a Lebanese Foreign Policy Possible?" in *Toward a Viable Lebanon*, edited by Halim Barakat, London: Croom Helm, 1988, pp. 347-60; and Mark Tessler, "Center and Periphery Within Regional International Systems," *Jerusalem Journal of International Relations*, Vol. 11, No. 3, September 1989, pp. 74-89.

18. Leonard Binder, "Lebanon and the Regional State System." *Middle East Insight*, Vol. 6, No. 1, Summer 1988; and Raymond Hinnebusch, "Syrian Policy in Lebanon and the Palestinians." *Arab Studies Quarterly*, Vol. 8, No. 1, Winter 1986, pp. 1-20.

19. Stephen Krasner, "Approaches to the State," *Comparative Politics*, Vol. 16, No. 2, January 1984, p. 235; Michael Handel, *The Diplomacy of Surprise*, Cambridge, Mass.: Harvard University Center for International Affairs, 1981, p. 252; and Gordon Clark and Michael Dear, *State Apparatus, Structure and Language of Legitimacy*, Boston: Allen and Unwin, 1984, pp. 97-103.

20. Hassan al-Tuhami, "A Sea of Money and a Sea of Blood." *Al-Ahram*, January 22, 1977; and Lutfi al-Kholi, "Petrodollars and Petroblood." *Al-Ahram*, January 30, 1975.

الاهرام تخمین زده است که مصر حدفاصل سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۷۵ نزدیک به ۴۰ میلیارد دلار متضرر شده است

21. Adel Hussein, *al-Iqtisad al-Misri Min al-Istiqlal Ila al-Tab'iyah* [*The Egyptian Economy from Independence to Dependency*]. Cairo: Dar al-Mustaqbal al-Arabi, 1982. pp. 261-63.
 22. Ruz al-Yusif, January 31, 1977.
 23. Mahammad Sid-Ahmad, "Breaking Taboos." *The Middle East*. April 1978, p. 45; and Ajami, "The Struggle for Egypt's Soul," *Foreign Policy*. Vol. 35, Summer 1979. pp. 3-30.
 24. Ruz al-Yusif, January 31, 1977, p. 16.
 25. *Al-Ahram*, April 21, 1978.
 26. *Al-Akhbar*, May 12, 1978.
 27. Ann Lesch, "Domestic Politics and Foreign Policy in Egypt," in *Democracy, War and Peace in the Middle East*, edited by David Garnham and M. Tessler. Bloomington: Indiana University Press, 1995, pp. 226-30.
۲۸. برای اطلاعات بیشتر نسبت به دیپلماسی مبارک نگاه کنید به:
- Mustapha al-Fiqi, "al-Shari' Al-Misri wa al-Siyassah al-Kharijiah [*The Egyptian Street and Foreign Policy*]," *Al-Ahram International*. May 19, 1997, p. 12.
 29. Gregory L. Aftandilian, *Egypt's Bid for Arab Leadership*. New York: Council on Foreign Relations, 1993, p. 34.
 30. *Al-Ahram International*, March 21, p. 13.
 31. Richard Herrmann and Michael Fischerkeller, "Beyond the Enemy Image and the Spiral Model: Cognitive-Strategic Research after the Cold War." *International Organization*, Vol. 49, No. 3, Summer 1995, pp. 418-19.
 32. Ibrahim Karawan, "Re Islamization Movements According to Kepel: On Striking Back and Striking Out." *Contention*, Autumn 1992, pp. 174-75.